

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 7, Autumn 2022, 43-63
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36001.2214

**Moral Psychology and Social Intuitionism of
Jonathan Haidt;
A Critical Review of the Book “*Righteous Mind: Why Good
People Are Divided by Politics and Religion?*”**

Parisa Goudarzi^{*}, Mohsen Shabani^{}**

Abstract

Moral psychology is one of the emerging disciplines in interdisciplinary studies in the field of moral philosophy and psychology. Moral psychology seeks to bridge the boundaries of science and philosophy in the field of psychology and ethics. “*The Righteous Mind: Why Good People Are Divided by Politics and Religion*” by Jonathan Haidt is one of the most influential works in this field. In this paper, the authors have tried to bring the boundaries of psychology and ethics closer to each other. Haidt seeks to suggest a way of thinking about two divisive issues in human life: politics and religion. For this purpose, he has used the available resources in the fields of philosophy, moral philosophy, psychology, social sciences, and genetics. Much of the book's data is lived and experienced by the author himself. This has made the present book an excellent one in the field of psychology and ethics, especially in the field of moral intuitionism and social intuitionism. The author

* PhD of Islamic Mysticism, Member of Department of Anthropology, The Iranian Council for Reviewing Books and Text on Human Sciences, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author), goudarzi.p19@gmail.com

** PhD of Islamic Mysticism, Member of Department of Anthropology, The Iranian Council for Reviewing Books and Text on Human Sciences, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

Date received: 22/04/2022, Date of acceptance: 23/08/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

believes that understanding and empathizing with the political and religious views of others or, in his words, validating the moral matrices of others, eliminates divisions between people. Due to its very simple language, coherent and empirical analyzes, this book can be made available to the general public, both academics and non-academics.

Keywords: Moral Psychology, Righteous Mind, Politics, Religion, Social Intuitionism



روان‌شناسی اخلاق و شهودگرایی اجتماعی جاناتان هایت؛ مروری انتقادی بر کتاب ذهن درستکار، چرا سیاست و مذهب انسان‌های خوب را از هم جدا می‌کنند؟

پریسا گودرزی*

محسن شهبانی**

چکیده

روان‌شناسی اخلاق یکی از رشته‌های نوظهور در مطالعات میان رشته‌ای در حوزه فلسفه اخلاق و روان‌شناسی است. روان‌شناسی اخلاق می‌کوشد مرزهای علم و فلسفه را در زمینه روان‌شناسی و اخلاق به هم نزدیک کند. کتاب ذهن درستکار جاناتان هایت یکی از تأثیرگذارترین آثار در این حوزه است. نویسنده در این اثر کوشیده است مرزهای روان‌شناسی و اخلاق را به یکدیگر نزدیک کند. هایت به دنبال ابداع روشی برای فکر کردن درباره دو موضوع تفرقه‌برانگیز در زندگی انسان یعنی سیاست و مذهب است. او برای این منظور از منابع موجود در رشته‌های فلسفه، فلسفه اخلاق، روان‌شناسی، علوم اجتماعی، اخلاق و ژنتیک استفاده کرده است. بسیاری از داده‌های کتاب زیسته و تجربه خود نویسنده است. همین امر کتاب حاضر را در زمینه روان‌شناسی اخلاق به ویژه در زمینه شهودگرایی اخلاقی و شهودگرایی اجتماعی اثر قابل توجهی کرده است. در این کتاب نویسنده معتقد است فهم و هم‌دلی با دیدگاه سیاسی و مذهبی دیگران و یا، به تعبیر وی، معتبر دانستن

* دکترای عرفان اسلامی، عضو گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، goudarzi.p19@gmail.com

** دانشجوی دکترای فلسفه اخلاق، دبیر گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

ماتریس‌های اخلاقی دیگران باعث از بین رفتن تفرقه و نزدیکی افراد با یکدیگر می‌شود. کتاب حاضر به دلیل برخورداری از زبان بسیار ساده، تحلیل‌های منسجم و تجربی می‌تواند در اختیار عموم جامعه اعم از دانشگاهیان و غیر دانشگاهیان قرار بگیرد.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی اخلاق، ذهن درستکار، سیاست، مذهب، شهودگرایی اجتماعی

۱. مقدمه

در دوره معاصر توجه روزافزونی به حوزه روان‌شناسی اخلاق صورت گرفته است. ذهن درستکار ترجمه کتاب *The Righteous Mind: Why Good People are Divided by Politics and Religion* نوشته جاناتان هایت، از تاثیرگذارترین کتاب‌ها در این زمینه است. کتاب حاضر توسط آقایان امین یزدانی و هادی بهمنی در سال ۱۳۹۸ ترجمه و به تعداد ۳۰۰ نسخه توسط انتشارات نشر نوین زیر چاپ رفته است. این کتاب از یک مقدمه، ۳ بخش و ۱۲ فصل به همراه یک نتیجه‌گیری تشکیل شده است که در ۴۰۱ صفحه تهیه و تدوین گردیده است. مقاله حاضر در پنج بخش به بررسی این کتاب می‌پردازد. پس از مقدمه، بخش دوم به بررسی موضوع روان‌شناسی اخلاق و شهودگرایی اجتماعی جاناتان هایت که مضمون اصلی این کتاب است می‌پردازد. در بخش سوم خلاصه‌ای از محتوای کتاب ارائه می‌شود. بخش چهارم ارزیابی کتاب و نظریه مولف در آن را در بر می‌گیرد. در پایان، در بخش پنجم نتیجه‌گیری کلی مقاله ارائه می‌شود.

۲. روان‌شناسی اخلاق و رویکرد جاناتان هایت

جاناتان هایت یک روان‌شناس اخلاق است و کتاب ذهن درستکار اثری در زمینه روان‌شناسی اخلاق. با توجه به نوظهور بودن و ناشناخته بودن رشته روان‌شناسی اخلاق، فهم جایگاه علمی این کتاب مستلزم آشنایی نسبی با روان‌شناسی اخلاق و رویکرد جاناتان هایت در آن است. در این بخش سعی می‌شود تصویری اجمالی و کلی از روان‌شناسی اخلاق ارائه شود و سپس رویکرد شهودگرایی اجتماعی هایت در روان‌شناسی اخلاق مورد بررسی قرار گیرد. این امر مقدمه‌ایست بر فهم درست کتاب ذهن درستکار.

روان‌شناسی اخلاق عبارت است از مطالعه روان‌شناسانه اخلاق. به بیانی دیگر، روان‌شناسی اخلاق، مطالعه نظام‌مند چگونگی عملکرد اخلاق است (Alfano, 2016: 12).

جولیا درایور، فیلسوف اخلاق، روان‌شناسی اخلاقی را «آن حوزه تحقیقاتی که ماهیت احوال روانی مرتبط با اخلاق - احوالی مانند نیات، انگیزه‌ها، اراده، استدلال، عواطف اخلاقی (مانند احساس گناه و شرم) و باورها و نگرش‌های اخلاقی - را بررسی می‌کند» تعریف می‌کند (درایور، ۱۳۹۲: ۵۱). از نظر او، گستره روان‌شناسی اخلاق، مفاهیم ذی‌ربط [مانند] فضیلت، منش و خودآئینی را نیز شامل می‌شود. روان‌شناسی اخلاق با پیش‌فرض - های روان‌شناختی اخلاق معتبر، سر و کار دارد؛ یعنی، با پیش‌فرض‌های ضروری برای تحقق یافتن عینی بایدهای اخلاقی الزام‌آور (Slot, 1998: 531). مارک آلفانو این حوزه را شامل پرسش‌ها، نظریه‌ها، مفاهیم، مدل‌ها و روش‌هایی از انواع گرایش‌های روان‌شناسی و نیز رشته‌های دیگری از جمله عصب‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جرم‌شناسی و البته فلسفه می‌داند (Alfano, 2016: 12). از این رو، باید روان‌شناسی اخلاق را ضرورتاً یک حوزه میان‌رشته‌ای بدانیم که هم از منابع تجربی علوم مربوط به انسان استفاده می‌کند و هم از منابع مفهومی در اخلاق فلسفی (Doris et al, 2020).

روان‌شناسی اخلاق در ابتدا در دیپارتمان‌های فلسفه و روان‌شناسی شرایط متفاوتی داشت؛ در دیپارتمان‌های فلسفه بیشتر مباحث نظری و فکری غلبه داشت و مدعیات تجربی کمتر مورد بررسی تجربی نظام مند قرار می‌گرفت و برعکس، در دیپارتمان‌های روان‌شناسی زمینه تجربی بهتری وجود داشت، اما از دقت‌ها و ملاحظات فلسفی کمتری برخوردار بود. اما با شروع قرن ۲۱، پژوهشگران هر دو رشته فلسفه و روان‌شناسی، به تدریج رویکرد بین رشته‌ای به روان‌شناسی اخلاق را در پیش گرفتند (موسوی مطلق و همکاران، ۱۳۹۹: ۷). با این حال دو رویکرد عمده متفاوت به روان‌شناسی اخلاق، همچنان وجود دارد؛ رویکرد نخست، رویکرد مقدم بر تجربه به فهم روان‌شناسی اخلاق و اهمیت و کارکرد احوال روانی است. رویکرد دوم، رویکرد تجربی است که شواهد مربوط به اهمیت، کارکرد و تحول آن احوال را بررسی می‌کند (درایور، ۱۳۹۲: ۵۱).

چنان‌که ملاحظه می‌شود روان‌شناسی اخلاق مصداق دقیقی از یک حوزه میان‌رشته‌ایست که از یک سو به مطالعات کاملاً تجربی و علمی تعلق دارد و از سوی دیگر به مباحث کاملاً نظری و تحلیلی در فلسفه. تلاقی علم و فلسفه چالش‌ها و پرسش‌های مهمی ایجاد کرده است. حال این سوال به صورت جدی مطرح می‌شود که چه ارتباطی میان این دو حوزه وجود دارد؟

سابقه مباحث روان‌شناسی اخلاق در سنت فلسفی طولانی است و همان‌گونه که والری تیبیریوس در مقدمه کتاب روان‌شناسی اخلاق خود می‌گوید، روان‌شناسی اخلاق، پیش از آن‌که روان‌شناسان به اخلاق علاقه‌مند شوند، یکی از شاخه‌های فلسفه اخلاق بوده است. فلسفه به طور سنتی در همه زمینه‌ها بحث می‌کرد، اما به مرور زمان و با رشد علم، بسیاری از حوزه‌ها به دانشمندان واگذار شد. بسیاری از فیلسوفان یونان، علاوه بر فلسفه در زمینه‌های دیگری مانند بیولوژی و مانند آن نظریه می‌دادند، اما امروزه هیچ فیلسوفی روی بیولوژی کار نمی‌کند، مگر این‌که آن فیلسوف در زمینه بیولوژی نیز تخصص داشته باشد. اما در مورد اخلاق چگونه؟ آیا فیلسوفان هنوز باید به آن پردازند؟ یا باید این حوزه را به دانشمندان واگذار کنند؟ (Tiberius, 2015: xi).

با توجه به این‌که روان‌شناسی به عنوان یک رشته آکادمیک کمتر از دو قرن پیش از فلسفه منشعب شد؛ عجیب نیست که این دو رشته، گاه همپوشانی داشته باشند. اما از نظر برخی متفکران انطباق این دو با یکدیگر موفقیت‌آمیز نیست. از نظر آنان، علم در این باب مطالعه می‌کند که چیزها چگونه هستند، در حالی که فلسفه در این باب مطالعه می‌کند که چیزها چگونه باید باشند. پس با دو حوزه سر و کار داریم؛ یکی توصیفی و دیگری هنجاری (Tiberius, 2015: 4-8). ممکن است برخی پژوهشگران فلسفه، اساساً، با این ادعا مخالف باشند که فلسفه تنها به بایدها و هنجارها می‌پردازد، اما شاید دست‌کم این مسلم باشد که هنجارگذاری و تعیین بایدها (به‌طور خاص در حوزه اخلاق) امری صرفاً فلسفی است و علوم تجربی نمیتوانند به آن ورود پیدا کنند.

از نظر برخی متفکران ترکیب کردن روان‌شناسی علمی با اخلاق فلسفی برای پژوهش در زمینه روان‌شناسی اخلاق امری طبیعی به نظر می‌رسد. فلسفه اصطلاحات را تعریف می‌کند، پرسش‌ها و مدل‌هایی را پیشنهاد می‌دهد و مثالهای نقض ممکن را وضع می‌کند؛ روان‌شناسی با روش تجربی تعیین می‌کند آیا این اصطلاحات مابه‌ازای خارجی دارند یا نه، پرسش‌ها را پاسخ می‌دهد و امکان محقق شدن مثالهای نقض ممکن را بررسی می‌کند (Alfano, 2016: 12-13).

اخیراً تحقیقات روان‌شناسی تجربی را به حوزه نظریه اخلاقی وارد ساخته‌اند. این امر باعث شده بسیاری از مسائل در این حوزه وضوح بیشتری بیابند. برخی از این مسائل عبارتند از این‌که وقتی شخصی به مسائل اخلاقی می‌اندیشد دقیقاً در مغز او چه می‌گذرد،

مسأله فطری بودن شناخت اخلاقی ما، مسئله التزام به ظاهر بنیادینی که انسان‌ها به عینیت اخلاقی دارند، این مسئله که چگونه انتخاب طبیعی، درک ما از اخلاق و رویه‌های اخلاقی و همچنین شهودهای اخلاقی ما را شکل داده است و نسبت تکامل ژنتیکی و فرهنگی در شکل‌گیری ارزش‌ها و رفتارهای اخلاقی چیست و از این قبیل.

از نظر برخی دیگر، در روان‌شناسی اخلاق همیشه جایی برای تفکر فلسفی وجود دارد، زیرا برای طرح پرسش‌های درست برای تحقیقات تجربی پاسخ دادن به یک سری پرسش‌های مفهومی ضرورت دارد. (Tiberius, 2015: 4-8) این امر یعنی فلسفی اندیشیدن درباره موضوعات غیرفلسفی. از سوی دیگر اندیشه فلسفی هم می‌تواند بر تحقیقات تجربی اثرگذار باشد، زیرا این نوع تحقیقات غالباً با پیش‌فرض‌های فلسفی صورت می‌گیرند (Doris: 2020). برخی دیگر معتقدند اگر روان‌شناسی اخلاق به یک علم تجربی تبدیل شود، دیگر نیازی به مباحث فلسفی نیست. یعنی، وقتی بینیم چیزی به نام علم اخلاق [به معنای ساینس] وجود دارد، به چیز دیگری نیاز نداریم. اما، همان‌گونه که تیبریوس نیز می‌گوید، برای این که پرسش‌های اخلاقی را جدی بگیریم باید فرض کنیم موجودات خودآیین (Autonomous) و عاقل (rational) هستیم که در جهانی زندگی می‌کنیم که از اهمیت اخلاقی بسیار بالایی برخوردار است. اما در علم می‌گویید ما این‌گونه نیستیم؛ بنابراین پرسش‌های اخلاقی را نباید جدی گرفت و فلسفه اخلاق محلی از اعراب ندارد (Tiberius, 2015: 15-25).

در مجموع، به نظر می‌رسد، نمی‌توان گفت پژوهش درباره بخش خاصی از واقعیت فقط و فقط به فیلسوفان و بخش خاصی از واقعیت به روان‌شناسان اختصاص یافته است. این سخن که فلسفه چیزی تاریخ گذشته و از مد افتاده است دیگر طرفداران زیادی حتی در بین دانشمندان نیز ندارد^۱. شاید بتوان گفت، رویکرد معقول در زمینه رابطه روان‌شناسی و فلسفه اخلاق، که جان‌اتان هایت نیز بدان گرایش دارد، عبارت است از ضرورت تعامل و نزدیک شدن این دو قلمرو به یکدیگر. این تعامل به معنی دخالت در حوزه‌های دیگر نیست بلکه بیشتر به معنی آموختن از دیگری است. همچنان که تیبریوس اشاره می‌کند بسیاری از پرسش‌ها در روان‌شناسی اخلاق پرسش‌های ترکیبی هستند که پیش از این که تحقیقات تجربی شروع شود، مستلزم در نظر گرفتن پیش‌فرض‌های هنجاری یا مفهومی‌اند. همچنین، بسیاری از پرسش‌های فلسفی نیز برای پاسخ داده شدن، مستلزم پیش‌فرض‌های

تجربی است. پس اگر بناست نظریه‌های اخلاقی برای مردم واقعی کاربرد داشته باشد بهتر است فلسفه از تصویر دقیق روان‌شناسی انسانی مطلع بشود، و روان‌شناسی از دامنه تجویزی و هنجاری (Tiberius, 2015: 15-25).

جانانان هایت از جمله کسانی است که به ضرورت تعامل فلسفه اخلاق و روان‌شناسی اخلاق باور دارد. مدل شهودگرایی اجتماعی ([SIM] Social Intuitionist Model) از شهرت و تاثیرگذاری بالایی در قلمرو روان‌شناسی اخلاق برخوردار است. بر طبق SIM برای تولید یک داوری اخلاقی هیجان و عقل با هم کار می‌کنند، اما شهودها که عبارتند از پاسخ‌های خودکار و هیجانی از اولویت برخوردارند. علاوه بر این، انواع قواعد اخلاقی مختلف با عواطف اخلاقی مختلف مرتبطند. برای مثال، هنجارهای آسیب زدن (harm) مانند «مردم را آزار نده» با هیجان خشم anger نسبت به کسی که این هنجار را شکسته است مرتبط است؛ هنجارهای پاکی purity یا پرهیزگاری sanctity («چیزهایی که غیرطبیعی هستند انجام نده») با انزجار disgust مرتبط هستند.

هایت و همکارانش، در «نظریه مبانی اخلاق» Moral Foundations Theory این دیدگاه را مطرح می‌کنند که حداقل پنج دامنه یا مبانی اخلاقی وجود دارد. این مبانی عبارتند از:

۱. مراقبت/آسیب: Care/harm این مبنا با تکامل طولانی ما به مثابه پستانداران دارای نظام وابستگی و قابلیت احساس کردن (و دوست نداشتن) درد دیگران مرتبط است. این مبنا زیربنای فضیلت‌های مهربانی kindness، ملایمت gentleness و حمایت nurturance را می‌گذارد.

۲. انصاف/فریب: Fairness/cheating این مبنا با روند تکاملی دیگرخواهی متقابل مرتبط است. این مبنا انگاره‌های عدالت justice، حقوق rights و خودآیینی autonomy را تولید می‌کند.

۳. وفاداری/خیانت: Loyalty/betrayal این مبنا با تاریخ طولانی ما به مثابه موجودات قبیله‌ای که قادریم اتحادهای ناپایداری را شکل بدهیم مرتبط است. این مبنا فضیلت‌های وطن‌پرستی patriotism و ایثار self-sacrifice برای گروه را بنیاد می‌گذارد. این مبنا هر وقت که افراد احساس کنند زمان «یکی برای همه، همه برای یکی» فرا رسیده است فعال می‌شود.

۴. اقتدار/خرابکاری: Authority/subversion این مبنا توسط تاریخ طولانی تعاملات اجتماعی سلسله مراتبی ما شکل گرفته است. این مبنا فضایل رهبری و پیروی، از جمله تمکین به اقتدار مشروع و احترام به سنت‌ها، را ایجاد می‌کند.

۵. تقدس/تنزل: Sanctity/degradation این مبنا توسط روان‌شناسی انزجار disgust و پلیدی contamination به وجود می‌آید. این مبنا مفاهیم دینی مجاهدت برای زندگی به شیوه متعالی، کمتر جسمانی و اصیل‌تر را بنا می‌نهد. این مبنا این انگاره شایع که جسم یک معبد مقدس است که با فعالیت‌های غیراخلاقی و پلیدی‌ها مورد بی‌حرمتی قرار می‌گیرد را ایجاد می‌کند (Tiberius, 2015: 23).

گفته شد که هایت بر این باور است که هنجارهای اخلاقی مختلف از عواطف اخلاقی مختلفی گرفته می‌شوند، یعنی، کسانی که به عواطف بیشتری تکیه می‌کنند گشودگی ذهنی بیشتری دارند، و برخورداری از گشودگی ذهنی خوب است. در این جا این سوال مطرح می‌شود که آیا عواطف اخلاقی بیشتر همیشه خوب است؟ این پرسش محل بحث است. یکی از چالش‌ها این است که اگر ما در زمان داوری اخلاقی کاری غیر از نشان دادن عواطفمان انجام نمی‌دهیم، پس دیگر مبنایی برای این ادعا وجود ندارد که داشتن عواطف بیشتر بهتر است. اگر در زمان داوری اخلاقی فقط عواطفمان را بازتاب می‌دهیم، پس دیگر هر عاطفه‌ای داشته باشیم خوب است. دیگر معنا ندارد بگوییم عواطف بیشتر بهتر است. از سوی دیگر، اگر وقتی داوری اخلاقی می‌کنیم بر ارزش‌های خودمان یا ارزش‌های اجتماع اخلاقی مان تکیه می‌کنیم، پس می‌توان گفت برخی عواطف موجب می‌شوند به این واقعیت‌ها بیشتر از دیگر واقعیت‌ها بها دهیم. در مجموع، برای اثبات این که داشتن عواطف بیشتر بهتر است نیاز به استدلال‌های بیشتری داریم (Tiberius, 2015: 25).

هایت نهایتاً یک استدلال هنجاری در دفاع از اهمیت دامنه‌های اخلاقی که محافظه‌کاران بیشتر از لیبرال‌ها استفاده می‌کنند ارائه می‌دهد. هایت معتقد است که مبنای تقدس -دامنه اخلاقی که با عاطفه انزجار مرتبط است- به ما این امکان را می‌دهد که مفهوم امر مقدس را حفظ کنیم که به نوبه خود کمک می‌کند افراد را به اجتماعات اخلاقی متصل کنیم. وقتی فردی در یک اجتماع اخلاقی یکی از ارکان مقدس که حامی اجتماع است را مورد بی‌حرمتی قرار دهد، مطمئناً واکنش سریع، هیجانی، جمعی و تنبیهی به همراه خواهد داشت. (هایت: ۱۳۹۸: ۸-۱۹۲). استدلال هایت بر یک مقدمه اخلاقی استوار است، یعنی این

مقدمه که محدود بودن در یک اجتماع اخلاقی به این شیوه خوب است. این مقدمه قابل‌قبولی است، گرچه می‌توانیم بپرسیم آیا این مقدمه برای رسیدن به این نتیجه کافی است یا نه. برای رسیدن به این نتیجه که انزجار مبنای صحیحی برای داوری‌های اخلاقی است، این استدلال باید این را مفروض بگیرد که این الزام انزجار-محور، ارزشمند است. این فرضیات را هر چه در نظر بگیرید، نکته این است که، برای رسیدن به این نتیجه که اعتماد به داوری‌های اخلاقی که عواطفی مثل انزجار را به خدمت می‌گیرند خوب است، به فرضیاتی نیاز داریم که صرفاً توصیف چگونگی امور نیستند (Tiberius, 2015: 25).

در مجموع، هایت معتقد است اخلاق ما را توصیف می‌کند نه این‌که چیزی را تجویز کند. از نظر او توصیفی بودن اخلاق موجب می‌شود زمینه برای ارزیابی مثبت‌تر چهارچوب‌های اخلاقی دیگر که با چهارچوب‌های ما متفاوت است فراهم شود. هایت و همکارانش اعتقاد دارند گروه‌ها و جوامع مختلف ممکن بر یک یا چند مورد از این دامنه‌های اخلاق تأکید کنند و این بدان معنا نیست که از بنیاد با هم در تضاد هستند. برای مثال، از نظر آنان، محافظه‌کاران سیاسی قلمروهای ارزش اخلاقی‌ای را به رسمیت می‌شناسند که لیبرال‌های سیاسی تمایلی به تصدیقشان ندارند (Haidt 2012). لیبرال‌ها گرایش به داوری‌های اخلاقی بر مبنای هنجارهای آسیب یا احترام دارند. محافظه‌کاران بر مبنای هنجارهای آسیب یا احترام داوری اخلاقی دارند، اما، بر خلاف لیبرال‌ها، بر مبنای هنجارهای اقتدار یا تقدس نیز داوری اخلاقی انجام می‌دهند. در بخش بعدی خواهیم دید که این دیدگاه محور اصلی کتاب ذهن درستکار است.

۳. مروری بر کتاب

جانانان هایت، مولف کتاب، روان‌شناس اجتماعی و استاد دانشگاه نیویورک است. او متخصص روان‌شناسی اخلاق است. در رشته روان‌شناسی اجتماعی تحصیل کرده و دکترایش را در همین رشته از دانشگاه پنسیلوانیا گرفته است. مجله فارین پالیسی و پراسپکت او را در فهرست برترین اندیشمندان جهان قرار داده‌اند. او، علاوه بر کتاب حاضر، نویسنده کتاب شناخته‌شده فرضیه خوشبختی (The Happiness Hypothesis) است که درباره خاستگاه روان‌شناسی مثبت‌گرا در خرد کهن و کاربردهای امروزی این نوع روان‌شناسی نوشته شده است. هم‌چنین کتاب کدنویسی مغز آمریکایی (The Coddling of

the American Mind) نیز از دیگر آثار اوست. جاناتان هایت با تیم تحقیقاتی سایت YourMorals.org در پروژه تئوری بنیادهای اخلاقی همکاری می‌کند و از جمله پیشروترین و شناخته شده‌ترین اندیشمندان در این حوزه است.

عنوان فرعی کتاب «چرا سیاست و مذهب، افراد خوب را از هم جدا می‌کند؟» - و متن پشت جلد «چرا تا این حد برایمان سخت است که با یکدیگر کنار بیاییم؟ همه ما مدتی است که در این وضعیت گیر افتاده‌ایم. خب حداقل بیایید تمام تلاش‌مان را بکنیم تا بفهمیم چرا اینقدر راحت به گروه‌هایی متخاصم تقسیم می‌شویم که هر یک به حقانیت و درستکاری خود یقین دارند» - خواننده را با هدف اصلی کتاب آشنا می‌سازد. در این کتاب خواننده ضمن آشنایی و فهم بخشی از یافته‌ها و نظریه‌های روان‌شناسی اخلاق، با رویکرد نویسنده در مواجهه با عقاید اخلاقی متقابل و متفاوت آشنا می‌گردد. رویکردی که نظامش حذفی نیست؛ یعنی دست به حذف جناح‌بندی‌ها و تفکرات سیاسی و دینی خاص در مقابل یکدیگر نمی‌زند و، به عبارتی، مهر حق و باطل بر قطب خاصی نمی‌زند، بلکه سعی دارد درک متقابل و گفتگوی سازنده را جایگزین بحث‌های پرتنش و به زعم او بی‌فایده سازد.

علاوه بر عناوین جلد و نوشته‌های روان پشت کتاب، ذهن درستکار با یک مقدمه کامل با زبانی ساده و روان شروع می‌شود. هایت در این اثر ریشه بسیاری از نزاع‌های انسانی را با بحث ماتریسی اخلاقی مطرح می‌سازد و معتقد است ما به علت قرار داشتن در ماتریس خاص خود، افرادی که در ماتریس دیگری غیر از ماتریس ما هستند و دنیا را از منظر ماتریس خودشان نگاه می‌کنند را احمق یا دشمن خود می‌دانیم. او برای رهایی از دام ماتریسی به گروه‌های مخالف در برابر یکدیگر توصیه می‌کند که این اصل را بپذیرند که برای وجود تعادل در دنیا به تمام اندیشه‌ها ولو مخالف یکدیگر نیاز داریم؛ مثل بین و یانگ (نماد خیر و شر). در واقع بار ارزشی درست و غلط را حذف می‌کند و تمام اندیشه‌ها را مثل روز و شب برای روزگار ضروری می‌داند و این تفاوت‌ها را لازمه تعادل و حتی عامل توسعه و سلامت جوامع می‌داند. (۳۹۵) او مثلاً به عقاید لیبرال‌ها و محافظه‌کارها به عنوان دو گروه مخالف اشاره می‌کند. لیبرال‌ها، رأی طبقه‌ی کارگر به جمهوری خواهان را به معنای حماقت و نادانی آن‌ها می‌دانند. درحالی‌که مشکل اصلی این است که لیبرال‌ها نمی‌توانند انگیزه‌های درونی و اصلی محافظه‌کارها را درک کنند و در این مواقع بدون

توجه و شناخت کامل به دیدگاه‌های مخالف به سرعت آنها را نفی می‌کنند. این همان فقر فهم شهود اخلاقی، شهود اجتماعی و گرفتار شدن در ماتریس اخلاقی خود است. جاناتان هایت از منظر روان‌شناسی اخلاق حل این نزاع و دشمنی‌ها را بسیار ساده و دسترس‌پذیر بیان کرده است. این‌که هر یک از طرفین بپذیرند که طرف مقابل همانند آنها انگیزه‌هایی در جهت بهبود اوضاع جامعه دارد. شاید به زبانی ساده بتوان گفت، هر کس باید بکوشد با دیگری همدلی داشته باشد تا دیگری را درک کند و زمینه‌های مشترک بین خود و دیگران را پیدا کند. اگر هریک دیدگاه طرف مقابل را با دقت بررسی کند، آن‌گاه به مزیت‌ها و ضرورت‌های آن برای جامعه پی خواهد برد.

این کتاب به سه فصل اصلی تقسیم می‌شود. بخش اول: (اول ادراک، سپس استدلال)، بخش دوم: (اخلاقیات فرای آسیب نرساندن و انصاف است) و بخش سوم: (اخلاقیات پیوند می‌دهد و کور می‌کند). در ادامه مروری اجمالی بر مهم‌ترین مطالب کتاب خواهیم داشت:

هایت می‌گوید ما زاده شده‌ایم تا درستکار باشیم. از نظر او درستکار بودن همان اخلاقی بودن است. هایت به این امر تاکید می‌کند که ما برای درستکار بودن و اخلاقی بودن زاده شده‌ایم. پس اخلاقی بودن در نهاد ماست، همان‌گونه که به کار بردن زبان، تمایلات جنسی، و موسیقی در ما این‌گونه است. در این زمینه، هایت، به سه دیدگاه متفاوت اشاره می‌کند. ذات‌گراها ریشه اخلاق را در ذات و فطرت می‌دانند؛ تجربه‌گراها معتقدند ما اخلاق را از طریق آموزش و تجربه کسب می‌کنیم؛ و خردگراها معتقدند این امر نه ذاتی است و نه از طریق آموزش به دست می‌آید، بلکه فرد خودش به اخلاق پی می‌برد (هایت، ۱۳۹۸: ۹).

نویسنده در ابتدا داستان‌هایی جذاب برای فهم شهودگرایی اجتماعی و شهودگرایی اخلاقی و نقد توهم خردگرا می‌آورد. شهود اخلاقی نقطه حرکت بحث جاناتان هایت در این کتاب است؛ شهودهای اخلاقی بسیار آشکارند و چنین به نظرمان می‌رسد که هرکس مثل ما فکر نمی‌کند، در اشتباه است. هایت به کمک نظرات دیوید هیوم مثل این جمله که «عقل برده احساس است و نمی‌توانیم کارکرد دیگری جز خدمتگزاری و اطاعت از احساس برای آن متصور شویم» افراد را به رهایی از خردگرایی و حرکت به سمت شهودگرایی دعوت می‌کند (هایت، ۱۳۹۸: ۴۲). او برای توضیح این مطلب از تمثیل معروف فیل و فیل سوار استفاده می‌کند. فیل همان هیجان‌ات و احساسات ما و فیل سوار

عقل خودآگاه و هشیار ماست. در تصور رایج، فیل سوار قدرت هدایت و راهبری کامل فیل را در اختیار دارد و این قدرت را دارد که مسیر حرکت فیل را تعیین کند. اما با بررسی واقعیت فیل سواری این امر روشن می‌شود که، در عمل، فیل چندان تابع فرمان فیل سوار نیست. فیل تمایل چندانی به حرکت در برخی مسیرها ندارد و اگر فیل سوار بخواهد آن را مجبور به حرکت از آن مسیرها کند فیل سرباز خواهد زد و نتیجه آن ممکن است سرکشی کامل فیل باشد. در واقع، هنر فیل سوار در این است که با نزدیک کردن و درک میل فیل مسیر حرکت خود را با آن مطابق کند و سعی کند در لحظه‌های خاص تا حد معینی مسیر حرکت آن را کنترل کند. هایت با این مثال توضیح می‌دهد که برخلاف تصور رایج، ریشه بسیاری از تصمیمات، عقل خودآگاه و هوشیار ما یعنی فرد فیل سوار نیست، بلکه بسیاری از جهت گیری‌های ما به واسطه احساساتمان یعنی خود فیل است. در واقع احساسات هدایتگر ما در انتخاب و تصمیم‌گیری‌هایمان هستند و عقل خودآگاه عمدتاً توجیه‌گر احساس‌هایی است که در درونمان شکل گرفته‌اند. در نهایت هایت معتقد است از منظر روان‌شناسی اخلاق، فیل سوار قدرت و اختیار تصمیم‌گیری اصلی ندارد (هایت، ۱۳۹۸: ۱۰۰-۷۵).

در نگاه هایت، باورهای افراد ریشه در شهودهای آن‌ها دارد و افراد عموماً بعد از شهود، برای اثبات باورهایشان از افکار منطقی استفاده می‌کنند. در این کتاب به طور کلی هایت برای اعلام نظرات خود، ابتدا مقدماتی با استفاده از نتایج علمی تحقیقات صاحب‌نظران به طور مثال نظرات انسان‌شناسان، مورخان و روان‌شناسان می‌آورد. سپس به کمک آنها و یا با تغییراتی بر آن‌ها رویکرد خاص خود را مطرح می‌سازد. مثلاً در بحث خصلت خودخواهی انسان‌ها وی برخلاف برخی صاحب‌نظران ریشه خودخواه بودن و منشأ اختلافات مذهبی و دوقطبی شدن فضای سیاسی را صرفاً نظریه تکامل ژنتیکی نمی‌داند. او از تحقیقات جدیدی نام می‌برد که نقش گروه‌ها در تفکر تکاملی را بالاتر می‌دانند. در واقع، انتخاب طبیعی به صورت همزمان در چند سطح مختلف عمل می‌کند که شامل گروه‌ها هم می‌شود. یکی از شواهدی که این امر را تایید می‌کند یافته‌هایی است که اثبات می‌کند ژن‌ها و فرهنگ به صورت توانمند تکامل می‌یابند. از نظر هایت، تمایل و حس تعلق به گروه، قبیله‌ای زیستن، و گروهی عمل کردن انسان‌ها به زمان‌های قدیم نیز برمی‌گردد. آن‌ها قبیله‌هایی تشکیل می‌دادند تا با دیگر قبیله‌ها دشمنی کنند. در واقع، انتخاب چندسطحی توجیه مناسبی

برای خودخواهی و گروه‌گرایی به صورت همزمان پدید آورده است (هایت، ۱۳۹۸: ۲۸۲-۲۴۴).

هایت در این کتاب اصل دیگری از روان‌شناسی اخلاق یعنی: «اخلاقیات چیزی فرای آسیب نرساندن و انصاف است» را نیز مورد بحث قرار داده است. او برای بررسی این اصل نیز به دنبال جمع‌آوری مطالبی در اثبات مدعای خود یعنی جدایی افراد به علت تفاوت در نگاه مذهبی و سیاسی است. وی با ذکر برخی خاطرات سفرش به هندوستان و آوردن مثال‌های متعدد، به تغییر نگاهش یعنی خروج از ماتریس اخلاقی‌اش و درک دغدغه‌های اخلاقی ماتریس‌های دیگر اشاره می‌کند. او مطلق‌گرایی اخلاقی را رد می‌کند. مطلق‌گرایان تنها یک اصل یا یک مجموعه اصول اخلاقی حقیقی را برای تمامی افراد، در تمامی دوران‌ها و مکان‌های دنیا به رسمیت می‌شمارند. از نظر هایت، جوامع انسانی پیچیده‌اند و نیازها و چالش‌های متغیری دارند. همانطور که گفته شد هایت مقدماتی را برای پاسخ به سوال اصلی خودش یعنی این که چرا سیاست و مذهب افراد خوب را از هم جدا می‌کند آورده و در اثبات مدعیات خود مثال‌هایی بسیار ملموس در مورد علت تفاوت نگرش‌ها و عقاید مختلف و در نهایت قضاوت‌های اخلاقی مختلف افراد آورده است. وی معتقد است با وجود اصول اخلاقی مشترک، تمایلات فردی و فرهنگی مختلف روی اخلاقیات و قضاوت‌های اخلاقی تاثیر گذار است. مثلاً اگر یک پسر ۲۵ ساله آمریکایی پدرش را با اسم کوچک صدا بزند در نزد آمریکایی‌ها پذیرفته است، اما این کار از منظر هندی‌ها نادرست است. او میان مبانی اخلاقی و ماتریس‌های اخلاقی تفاوت قائل می‌شود. مبانی یا دامنه‌های اخلاقی عبارتند از پنج اصل جهان‌شمول که در بخش قبلی مقاله توضیح داده شد. مبانی اخلاقی مشترک و ثابت‌اند اما در ماتریس‌های اخلاقی مختلف شکل‌های متفاوتی می‌گیرند. ماتریس عبارت است از یک جهان‌بینی کامل، واحد و کاملاً متقاعدکننده که می‌تواند با ادله مشهود و تقریباً رسوخ‌ناپذیر در برابر استدلال‌های بیگانگان آن را توجیه کرد. جوامع و گروه‌های مختلف از ماتریس‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. در واقع مذاهب و احزاب سیاسی از ماتریس‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. برای مثال محافظه‌کاران و لیبرال‌ها هر کدام اعتقاد خالصانه و بی‌ریا به باورهای اخلاقی‌شان دارند. هایت از ما می‌خواهد مجموعه کوچکی از مبانی اخلاق ذاتی و جهان‌شمول را به کار گیریم و گستره متنوعی از ماتریس‌های اخلاقی را بپذیریم. به دیگر سخن، ماتریس‌های مختلف همگی مبتنی بر مبانی مشترکی هستند (هایت، ۱۳۹۸: ۲۰۳-۱۲۹).

او ذهن درستکار را به یک زبان با شش گیرنده چشایی را تشبیه می‌کند. ذهن ما حاوی جعبه‌ابزاری از سیستم‌های روانشناسی از جمله شش بنیان اخلاقی است. لزومی ندارد هر کس از هر شش بنیان استفاده کند. حتی این امکان وجود دارد که برخی سازمان‌ها یا خرده‌فرهنگ‌ها فقط با یک اصل رشد کنند. برای مثال، هر کس اعتقاد داشته باشد همه انسان‌ها، باید از یک ماتریس اخلاقی معین استفاده کنند که صرفاً مبتنی بر یک ترکیب معین از اصول اخلاقی بنا شده، یک بنیادگرا محسوب می‌شود. (هایت، ۱۳۹۸: ۱۵۳).

اگر ماتریس‌های اخلاقی مختلف را معتبر ندانیم، اخلاقیات هم انسان‌ها را به هم وصل می‌کند و هم از طرفی آن‌ها را کور می‌کند؛ زیرا، افراد داخل یک گروه با یکدیگر پیوند می‌یابند اما نمی‌توانند درستی سایر گروه‌ها را درک کنند. این همان چیزی است که موجب می‌شود مذهب و سیاست انسان‌ها را از هم جدا کند. از سوی دیگر، پذیرش ماتریس‌های دیگر ما را از قضاوت نادرست در باب دیگر گروه‌ها دور می‌کند. این همان اصل سوم اخلاقی است که هایت در این کتاب به آن اشاره می‌کند: «اخلاق پیوند می‌دهد و کور می‌کند».

هایت معتقد است همه ما این توانایی را داریم که خودخواهی را رها کنیم و عضوی از یک جامعه بزرگ‌تر شویم. این توانایی باعث می‌شود دریچه‌ای به ارزشمندترین تجربیات زندگی انسان بیابیم. هایت نمونه‌ای تفکر دوقطبی را در اعتقادات مانویان می‌جوید. او معتقد است بر خلاف اعتقاد مانوی‌ها، نباید انسان‌ها را به خیر و شر تقسیم کرد. ذهن ما به دنبال اثبات حقانیت در گروه خودمان است. ما موجوداتی بسیار شهودی هستیم که شهودهای درونی مان پیش‌برنده استدلال‌های ما هستند. این امر باعث می‌شود نتوانیم با افرادی که در ماتریس‌های اخلاقی متفاوتی زندگی می‌کنند ارتباط برقرار کنیم. هایت می‌کوشد نشان دهد چه چیزی درباره هر گروه درست است و چرا جامعه ما به لیبرال‌ها و محافظه‌کارها و آزادی‌خواه‌ها در کنار هم به عنوان یک ملت نیازمند است. این طرز تفکر می‌تواند بشر را از دعواها و دشمنی‌های تاریخی نجات دهد؛ همان‌طور که فلسفه‌های آیین بودا و بسیاری از آیین‌ها و نمادهای دیگر (مثل بین و یانگ) بر این اصل استوار است که خیر و شر و سیاه و سفید در کنار هم قرار می‌گیرند و از یکدیگر جدانشدنی هستند. یک راه برای به دست آوردن این توانایی این است که مدتی در کنار دیگران زندگی کنیم و دنیا را از دریچه آنان نگاه کنیم. اخلاق یکی از کلیدهای درک بشریت است.

۴. ارزیابی کتاب

کتاب ذهن درستکار را باید کتابی بی‌نقص، یا دست کم، کم نقص دانست. این کتاب انتظارات معقول ما از یک کتاب خوب را برآورده می‌کند. خواننده کتاب به احتمال زیاد در پایان کتاب احساس شگفتی یا شگفتی را تجربه خواهد کرد، زیرا نویسنده کتاب او را با خود به سفری اکتشافی که خود آن‌را تجربه کرده است می‌برد.

۱. یکی از نکات قابل توجه در این کتاب این است که نویسنده آن محتوای کتاب را لمس کرده است. او برای نشان دادن دیدگاه خود از نمونه‌هایی سخن می‌گوید که خود آن‌ها را تجربه کرده است. این کتاب را می‌توان به نوعی زندگی زیسته مولف آن دانست. او تجربه‌های واقعی خود را به خواننده انتقال می‌دهد؛ توضیح می‌دهد که هر یک از آن تجارب چه تاثیری در تغییر نگاه او داشته است. برای مثال در بحث از هیجان انزجار اخلاقی، از تجربه شخصی زندگی‌اش در کشور هند می‌گوید. او نشان می‌دهد زندگی با خانواده‌هایی که نظام ارزشی متفاوتی از او داشته‌اند چه تاثیری در پذیرش ماتریس‌های اخلاقی دیگر داشته است. او به ما یادآوری می‌کند بدون چنین تجربه‌هایی این تغییر نگرش میسر نبوده است. این امر علاوه بر این که دیدگاه او را مدلل‌تر می‌سازد این انگیزه را در مخاطب خود به وجود می‌آورد که با او هم‌دلی کند و برای این تغییر دیدگاه انگیزه یابد. این مسئله همان چیزی است که در بسیاری از کتاب‌های علمی دیده نمی‌شود. برخی منتقدان، محققان حوزه‌های اجتماعی را به مطالعات غیرکاربردی متهم می‌کنند.

۲. یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب این است که دیدگاه‌های خود را با نظرات مورخان، فیلسوفان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان قرین می‌سازد. او با این کار می‌خواهد علاوه بر مستند ساختن دیدگاه خود به این نکته اشاره کند که آنچه او می‌کوشد نشان دهد، در طول تاریخ تفکر، مورد توجه اندیشمندان مختلف بوده است. این امر به او کمک می‌کند نقشه قلمرو اخلاق را بهتر ترسیم کند.

۳. از ویژگی‌های سبک فکری جاناناتان هایت اعتدال فکری و پرهیز از جزمیت است. او مکرراً بر این نکته تاکید می‌کند که آنچه او بیان می‌کند از قطعیت مطلق برخوردار نیست. او با تایید دیدگاه‌ها یا، به نحو دقیق‌تر، ماتریس‌های دیگر نشان می‌دهد در ساحت تفکر انحصار طلب نیست و برای دیدگاه‌های مخالف بهره‌ای از حقیقت و خلوص قائل است.

البته این نکته را نیز نباید از یاد ببریم که جان کلام او در این کتاب همین است: پذیرش دیگری.

در واقع، هایت با استفاده از روانشناسی اخلاق به احزاب سیاسی و دیدگاه‌های مذهبی مختلف کمک می‌کند تا با درک و احترام به یکدیگر، دشمنی را رها کنند و به جای آن اشتیاق به فهم دیدگاه‌های یکدیگر داشته باشند. این کتاب، به‌ویژه در جامعه دوقطبی امروز که تفکرات سیاسی و دینی دست به رد و انکار یکدیگر می‌زنند، می‌تواند چند صدایی و گفتگو را جایگزین تک‌صدایی و تنش کند. هایت می‌خواهد به ما نشان دهد این چندصدایی و تکرر دیدگاه‌ها برای جامعه ما مفید و بلکه ضروری است.

۴. یکی دیگر از امتیازات این کتاب این است که تکلیف خواننده با نظام فکری مولف روشن است. او خود را یک روان‌شناس اخلاق با رویکرد شهودگرایی اجتماعی معرفی می‌کند. او به صراحت مدل فکری خود و موضع خود نسبت به مسائل مختلف را بیان می‌کند. این کار باعث می‌شود خواننده برای فهم مدل فکری او نه به دشواری بیفتد و نه دچار کج‌فهمی شود.

۵. از دیگر ویژگی‌های مثبت این کتاب نظم منطقی آن است. خواننده این اثر از آغاز کتاب درمی‌یابد قرار است چه چیزی را مطالعه کند. بعد از آن متن کتاب همچون یک کل منسجم پیش می‌رود و در پایان به همان نقطه‌ای می‌رسد که انتظار آن می‌رود.

۶. در کنار نظم منطقی، زبان گویا و بی‌آلایش مولف، احتمال کج‌فهمی را به حداقل می‌رساند. سادگی متن البته منجر به کاستن از اعتبار آن نشده است. نویسنده نشان می‌دهد از تسلط بسیار بالایی در حوزه روانشناسی اخلاق برخوردار است.

۷. نویسنده در پایان هر فصل و نیز در پایان هر بخش خلاصه‌ای از مباحث مطرح‌شده در آن فصل یا بخش را بیان می‌کند و دست به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مطالب آن قسمت می‌زند. این کار در پایان کتاب با نتیجه‌گیری کلی کتاب در پنج صفحه کامل می‌شود که علاوه بر مرور رئوس کلی مطالب کتاب به خواننده کمک می‌کند جمع‌بندی دقیق‌تری از کتاب داشته باشد. موارد یاد شده در کنار هم موجب می‌شود امکان خوانش نادرست کتاب تقریباً به صفر برسد. ما پس از خواندن کتاب او با دیدگاهی روشن و مستدل از نویسنده اثر مواجهیم.

۸. با وجود این که هایت از نوعی نسبی‌گرایی و چندصدایی دفاع می‌کند، مدل فکری او از انتقاداتی که به برخی نسبی‌گرایان وارد می‌شود میراست. او در عین این که چندصدایی را معتبر و بلکه مفید می‌داند از مبانی جهان‌شمول اخلاقی سخن می‌گوید. در واقع، از دیدگاه او گروه‌ها، احزاب، و مذاهب مختلف مبتنی بر مبانی مشابهی شکل می‌گیرند و چهارچوب‌های متفاوتی را می‌سازند.

۹. یکی از ملاحظات انتقادی در باب این کتاب این است که نویسنده به خلاف آنچه در عنوان کتاب گفته است - که چرا سیاست و مذهب موجب اختلاف انسان‌ها می‌شوند - صرفاً به بررسی سیاست می‌پردازد و نظریه خود را در زمینه اختلافات مذهبی به‌بوته آزمایش نمی‌گذارد. گرچه ممکن است این سخن مطرح شود که آنچه در مورد سیاست گفته شده است در مورد مذهب نیز صادق است، اما به نظر می‌رسد این امر نیاز به اثبات دارد.

۱۰. نکته انتقادی دیگر این است که کتاب ذهن درستکار کتابی ملی است، نه فراملی. گویی، نویسنده، مخاطب این کتاب را شهروندان ایالات متحده در نظر گرفته است، از این رو صرفاً به بررسی احزاب سیاسی ایالات متحده می‌پردازد و حتی زمانی که به بررسی فرهنگ هند می‌پردازد هدفش مقایسه آن با تفکر آمریکایی است.

۱۱. یکی از نقاظ ضعف کتاب این است که متن کتاب کمی بیش از حد نیاز طولانی شده است. این مشکل به ویژه در قسمت‌های میانی کتاب مشهود است. استفاده از مثال‌های مکرر و توضیح بیش از اندازه موضوعات و تکرار مضامین ممکن است موجب کسالت‌بار شدن مطالعه کتاب شود.

در کنار موارد یادشده در مورد کتاب ذهن درستکار باید از ترجمه روان و فنی امین یزدانی و رضا بهمنی نیز یاد کرد. خوشبختانه متن کتاب به هیچ وجه رنگ و بوی ترجمه نمی‌دهد. با این حال چند نکته انتقادی در خصوص ترجمه و نشر کتاب گفته می‌شود.

۱. نخستین ضعف در ترجمه کتاب این است که اصطلاحات فنی و تخصصی به کار رفته در کتاب به ندرت، و بیشتر در صفحات ابتدایی کتاب، پاورقی خورده‌اند و اگر خواننده پژوهشگر بخواهد بداند مترجم هر یک از معادل‌های فارسی را در برابر چه اصطلاحاتی قرار داده است یا باید به اصل متن انگلیسی مراجعه کند. در واقع پاورقی‌های کتاب عمدتاً محدود به اعلام و اسامی خاص است.

۲. یکی از نقاط ضعف جدی ترجمه فارسی کتاب این است که متاسفانه کلیه یادداشت‌های نویسنده از انتهای فصل‌های کتاب حذف شده است. این در حالی است که متن اصلی انگلیسی در پایان برخی فصول بالغ بر ۶۰ پی‌نوشت دارد که حاوی نکات مهم و ضروری‌اند. اساساً قرار گرفتن برخی توضیحات در قسمت یادداشت‌ها الزاماً به معنای بی‌اهمیت بودن آن نیست، و مشخص نیست ناشر محترم به چه منظور دست به حذف صدها یادداشت از کتاب کرده است.

۳. همین ایراد، عیناً، در مورد منابع کتاب نیز وجود دارد. با وجود این‌که کتاب اصلی مشتمل بر تعداد قابل توجهی از منابع به‌کارگرفته‌شده در کتاب است، متاسفانه در نسخه فارسی اثری از کتاب‌شناسی و فهرست منابع کتاب نیست. این دو نقص موجب شده ارزش علمی نسخه فارسی کم شود و استفاده پژوهشگران و دانشجویان از این کتاب کمتر شود.

۴. در برخی موارد اعلام و اسامی خاص به صورت آوانگاری برگردان شده‌اند (مانند کلمه نئورومنسر در ص ۱۴۵) در حالی که در آن موارد امکان استفاده از برابرهاد فارسی وجود دارد.

۵. کتاب فاقد هر نوع نمایه یا واژه‌نامه است. قرار دادن یک واژه‌نامه و یک یا چند نوع نمایه می‌تواند به خواننده اثر کمک کند. البته، ناگفته نماند که اصل اثر نیز فاقد نمایه است.

۵. نتیجه‌گیری

روان‌شناسی اخلاق یک زمینه جدید و رو به رشد در مطالعات روان‌شناسی و فلسفه اخلاق است. روان‌شناسی اخلاق به عنوان یک شاخه میان‌رشته‌ای می‌کوشد علم و فلسفه و به طور مشخص روان‌شناسی علمی و فلسفه اخلاق را به یکدیگر پیوند دهد. این گرایش موافقان و مخالفانی دارد. جان‌اتان هایت، روان‌شناس اخلاق آمریکایی، از رویکرد تعامل فلسفه و علم در این زمینه دفاع می‌کند. او که خود را یک شهودگرایی اجتماعی می‌داند، نخست در پروژه «نظریه مبانی اخلاق» و سپس در دیگر آثار خود از این رویکرد استفاده می‌کند. کتاب «ذهن درستکار»، نوشته جان‌اتان هایت، اثری در حوزه روان‌شناسی اخلاق است. جان‌اتان هایت در این کتاب به سه اصل در روان‌شناسی اخلاق یعنی اول ادراک، سپس استدلال، اخلاقیات فرای آسیب نرساندن و انصاف است و اخلاقیات پیوند می‌دهد و کور می‌کند اشاره کرده است. وی در این کتاب، با استفاده از نظریه مبانی اخلاق، نشان می‌دهد گروه‌های سیاسی

آن‌گونه که در ظاهر به نظر می‌رسد متفاوت نیستند. از نظر او، می‌توان از تفاوت‌ها که عامل تفرقه هستند چشم پوشید و به اصول مشترک بین گروه‌ها تکیه کرد. او تاکید می‌کند اگر به نیت افراد در وفاداری و حمایت از اصول گروه‌ها توجه کنیم حتماً از شدت خصمانه کاسته می‌شود. در نهایت او در این کتاب روشی صلح‌جویانه درباره فکر کردن به دو موضوع کلیدی در روان‌شناسی اخلاق یعنی سیاست و مذهب اعلام می‌کند.

اقبال جهانی به چنین کتاب‌هایی نشان‌دهنده نیاز فکری جامعه امروز به چنین آثاری است. در مجموع به نظر می‌رسد ترجمه و استقبال از این اثر نیز نشان از نیاز فکری جامعه ایران به چنین موضوعاتی است.

پیشنهاد می‌شود ناشر محترم در چاپ مجدد اثر با افزودن یادداشت‌های نویسنده، کتابشناسی، نمایه و واژه‌نامه، و نیز استفاده بیشتر از معادل‌های انگلیسی واژگان اصلی به اعتبار و اثربخشی اثر بیافزاید.

پی‌نوشت

۱. اخیراً استیون هاوکنگ فیزیکدان در کنفرانسی در سال ۲۰۱۱ بیان کرد که فلسفه مرده است و نیل دی گریس تیسون ستاره‌شناس در یک مصاحبه تلویزیونی اصرار داشت فلسفه مزاحم است زیرا سوالات خیلی زیادی مطرح می‌کند.

کتاب‌نامه

درايور، جوليا، (۱۳۹۲). اندیشه و نظر: روان‌شناسی اخلاق، ترجمه رحمتی، انشاء الله، اطلاعات حکمت و معرفت، سال هشتم، شماره ۶ (۵۱ تا ۵۳)

موسوی اصل، سیدمهدی، (۱۳۹۹). روان‌شناسی اخلاق، مسعود آذربایجانی، سیدمهدی علیزاده، محمدرضا جهانگیرزاده، محمدتقی تیبک، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

هایت، جاناتان، (۱۳۹۸). ذهن درستکار، چرا سیاست و مذهب انسان‌های خوب را از هم جدا می‌کنند؟، ترجمه امین یزدانی، هادی بهمنی، تهران: نشر نوین توسعه

Alfano, Mark, (2016). *Moral Psychology: An Introduction*, Cambridge: Polity Press.

Doris, John, (2020). Stephen Stich, Jonathan Phillips, and Lachlan Walmsley, "Moral Psychology: Empirical Approaches", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring

روانشناسی اخلاق و شهودگرایی اجتماعی... (پریسا گودرزی و محسن شعبانی) ۶۳

2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL =

<<https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/moral-psych-emp/>>.

Haidt, Jonathan, Silvia Helena Koller, and Maria G. Dias, (1993). "Affect, Culture, and Morality, Or Is It Wrong to Eat Your Dog?" *Journal of Personality and Social Psychology*, 65(4): 613–28. doi:10.1037/0022-3514.65.4.613

Michael Slote, (1998). Moral psychology, in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Version 1.0, London: Routledge

Tiberius, Valerie, (2015). *Moral Psychology: A Contemporary Introduction*, New York: Routledge.

